

کارل مارکس
فریدریش انگلس
مانیفست
حزب کمونیست

اطلاع به خوانندگان

ضرورت عاجل مبارزه با سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی، سوسیالیسم خرده بورژوائی و سوسیالیسم بورژوائی که سوسیالیسم (علمی) را بخشاً در «برابری» («اقتصادی»)، «عدالت» و یا «عدالت اجتماعی» فرموله کرده اند و تحت عنوان سوسیالیست و کمونیست و حتی مارکسیسم این خواسته‌های ایده آلیستی را ضمن به انحراف کشاندن توده مردم علی العموم و بطور مشخص طبقه کارگر، چه از نظر فکری و چه از نظر مبارزاتی، تبلیغ میکنند، مرا به تکثیر از جمله این اثر که بخشاً نقدی است بر این خواست ها و نظراتی که در خدمت بورژوازیست، واداشت.

گو اینکه ابعاد مسئله بسی فراتر از دوران اخیر مبارزه طبقاتی جاری در ایران است و بعد جهانی دارد. یک بررسی تاریخی نشان خواهد داد که مبلغین سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی، سوسیالیسم خرده بورژوائی و سوسیالیسم بورژوائی (در اشکال مختلف آن)، چه صدمات عظیمی به جنبش جهانی طبقه کارگر و امر رهایی بشریت از ستم و تخاصم طبقاتی وارد کرده اند.

صرف شور انقلابی کارگران و توده های زحمتکش، در غیاب آگاهی از تئوری سوسیالیسم و کمونیسم علمی و تسلط آن بر جنبش کارگری و توده های زحمتکش، به رهایی از استثمار طبقاتی منجر نمی شود.

یکسان و یا برابر دانستن شور انقلابی با آگاهی کمونیستی - و نتیجتاً کوتاهی در آموختن تئوری سوسیالیسم و کمونیسم علمی و حرکت از آن - یکی از نقطه ضعف های جنبش کارگری، مردمی و انقلابی است. سوسیالیسم و کمونیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شد، مانند هر علم دیگر طلب میکند که به آن، به مثابه علم رفتار شود؛ یعنی آموخته شود.

در واقع، بیش از صدوپنجاه سال پیش، عدم درک تاریخی - اقتصادی سوسیالیست ها و کمونیست های تخیلی، سوسیالیست های خرده بورژوائی، «حقیقی» و بورژوائی، علت تبلیغ کردن چنین خواستهها و نظرات ایده آلیستی از طرف آنان بود؛ ولی پس از آن زمان، علت، عدم درک تاریخی - اقتصادی آنها نیست که چنین خواست ها و نظرات ایده آلیستی ای که در خدمت بورژوازیست، آنها تحت عنوان مارکسیست (= پیرو علم شرایط رهایی پرولتاریا و یا تئوری سوسیالیسم و کمونیسم علمی) تبلیغ می کنند، و یا به خود مارکس نسبت میدهند، بلکه عملی است آگاهانه.

در این شرایط، بوجود آوردن امکاناتی دیگر جهت رجوع مستقیم مردم ایران به اسناد

پایه ای تئوری سوسیالیسم و کمونیسم علمی، اهمیت ویژه ای یافت. اهمیتی که توسط دیگرانی که بنوبه خود و بهر طریق، در این راه مرا یاری کرده اند درک شده است و بدینوسیله از همگی یشان تشکر می کنم.

شتابزدگی در تایپ تکثیر اول این اثر منجر به لغزشهای املائی و لغزشهای جزئی دیگری شد و در تاریخ ۲۰۰۰/۰۳/۱۷ از طریق اینترنت پخش گردید. با فرصتی که در این فاصله یافتم، مجدداً به کتاب ترجمه فارسی رجوع نموده و لغزشهای موجود در تکثیر اول را تصحیح کردم.

با تقدیم احترامات

حجت برزگر

۲۰۰۱/۰۸/۰۵

صفحه	فهرست
۲	پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲
۴	پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲
۵	پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳
۶	پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸
۱۰	پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰
۱۴	پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲
۱۵	پیشگفتار چاپ ایتالیائی سال ۱۸۹۳
۱۷	زیرنویس ها
۱۷	یادداشتها

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ (۲)

اتحادیه کمونیستها، این سازمان بین المللی کارگری، که بدیهی است در شرایط آن روز تنها میتوانست بصورت سازمانی مخفی وجود داشته باشد، در کنگره خود که در نوامبر سال ۱۸۴۷ در شهر لندن انعقاد یافته بود، ما امضاء کنندگان زیرین را مأمور ساخت برنامه مفصل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه نمائیم. بدین ترتیب «مانیفست» زیرین بوجود آمد و چند هفته قبل از انقلاب فوریه (۳) دست نویس آن برای چاپ به لندن فرستاده شد. «مانیفست» که ابتدا به آلمانی بچاپ رسید، دست کم دوازده بار بدین زبان با چاپهای گوناگون در آلمان و انگلستان و آمریکا نشر یافت. ترجمه انگلیسی آن که بوسیله میس هلن ماک فارلن انجام یافته بود برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰، در شهر لندن در «Red Republican» (۴) منتشر گشت و سپس در سال ۱۸۷۱ اقلماً سه بار در آمریکا، ترجمه های مختلفی از آن نشر یافت. ترجمه فرانسه – برای اولین دفعه کمی پیش از قیام ماه ژوئن سال ۱۸۴۸ در پاریس از چاپ خارج

و اخیراً نیز در «Le Socialiste» (۵) چاپ نیویورک، منتشر شده است. ترجمه جدیدی در دست تهیه است. ترجمه لهستانی آن اندکی پس از نخستین چاپ آلمانی در لندن نشر یافت. ترجمه روسی آن در سالهای شصت در شهر ژنو انجام گرفت. بزبان دانمارکی نیز اندکی پس از انتشارش ترجمه گردید.

گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این «مانیفست» شرح و بسط داده شده است رویهمرفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی بعمل آید. اجراء عملی این اصول، همانطور که در خود «مانیفست» ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و بهمین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است بهیچوجه اهمیت مطلق نمیتوان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ بشکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العاده صنایع بزرگ در عرض بیست و پنج سال اخیر و رشد سازمانهای حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است، و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آنگاه بمیزان بیشتری در کمون پاریس – یعنی هنگامیکه برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را بدست داشت – حاصل آمده این برنامه اکنون در برخی قسمتها کهنه شده است. بویژه آنکه کمون ثابت کرد که «طبقه کارگر نمیتواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ایرا تصرف نماید و آنرا برای مقاصد خویش بکار اندازد.» (رجوع کنید به «جنگ داخلی در فرانسه؛ پیام شورای کل جمعیت بین المللی کارگران»، چاپ آلمانی، صفحه ۱۹، که در آنجا این فکر بطور کامل تری شرح و بسط داده شده است.) بعلاوه بخودی خود واضح است که انتقاد از نوشته های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را دربر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیستها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو اینکه رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی در پراتیک دیگر کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نامبرده شده از صفحه روزگار زدوده است. با این وجود «مانیفست» سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمیدانیم که در آن تغییری وارد سازیم. ممکن است میسر شود که در چاپ بعدی مقدمه ئی ترتیب دهیم که فاصله زمانی بین سال ۱۸۴۷ تا امروز را دربر گیرد؛ اقدام به چاپ کنونی «مانیفست» برای ما چنان غیرمنتظره بود که وقت انجام این کار را نداشتیم.

کارل مارکس، فریدریش انگلس

لندن، ۲۴ ژوئن، ۱۸۷۲

پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲ (۶)

نخستین چاپ روسی «مانیفست حزب کمونیست» ترجمه باکونین، در آغاز سالهای شصت (۷) انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعه (ناقوس) (۸) به طبع رسیده بود. در آهنگام چاپ روسی «مانیفست» در باختر میتوانست تنها بمشابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود. ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه ای محال است.

این که تا چه اندازه در آهنگام (یعنی در دسامبر سال ۱۸۴۷) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل «مانیفست» تحت عنوان «مناسبات کمونیستها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون» نشان میدهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب میشد و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت میبلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل میدادند و در عین حال بازار فروش فرآورده های صنعتی اروپا محسوب میشدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را بلرزده در آورده است. بعلاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آنچنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پرثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری و بویژه انگلستان خاتمه دهد. این هر دو کیفیت بنوبه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی میبخشد. رقابت فرمهای بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحتی فرمها را که پایه کلیه نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود میسازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو بافزایش میروند و سرمایه بطور افسانه واری متمرکز میگردد.

حال بروسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله روسیه میدانستند. تزار را سرکرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا (۹)، اسیر جنگی انقلاب است و روسیه طلایه دار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفه «مانیفست کمونیستی» عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احترازناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، بموازات التهاب پرتب و تاب سرمایه داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز بموازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده میکنیم. اکنون این سؤال پیش میآید: آیا آتشین (۱۰) روس - این شکل مالکیت اولیه

دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک بسختی مختل و خراب شده – میتواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل اشتراکی کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آنکه برعکس باید بدو همان جریان تجزیه ای را بپیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تنها پاسخی که اکنون میتوان باین سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، بنحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند منشاء تکامل کمونیستی گردد.

کارل مارکس، فریدریش انگلس

لندن، ۲۱ ژانویه، ۱۸۸۲

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳ (۱۱)

متأسفانه پیشگفتار چاپ کنونی را من باید به تنهایی امضاء کنم. مارکس – مردی که همه طبقه کارگر اروپا و آمریکا باو بیش از هر فرد دیگری مدیون است – اینک در گورستان هایگیت آرمیده و هم اکنون بر مزار او نخستین گیاه روئیده است. بهر صورت پس از درگذشت او دیگر نمیتواند سخنی از جرح و تعدیل یا اضافه و تکمیل «مانیفست» در میان باشد. باینجهت من بویژه ضروری میدانم که مراتب زیرین را با وضوح کاملی یکبار دیگر بیان دارم.

آن فکر اساسی که سراسر «مانیفست» را بهم پیوند میدهد، یعنی این که تولید اقتصادی و سازمان اجتماعی هر عصری از اعصار تاریخ که بطور ناگزیر از این تولید ناشی میشود بنیاد تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را تشکیل میدهد، و اینکه بنابراین کیفیت (از هنگام تجزیه شدن مالکیت اشتراکی اولیه زمین) سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزه بین طبقات استثمار زده و استثمارگر، بین طبقات محکوم و حاکم در مدارج گوناگون تکامل اجتماعی و نیز اینکه اکنون این مبارزه بجائی رسیده است که طبقه استثمار زده و ستمکش (پرولتاریا) دیگر نمیتواند از یوغ طبقه استثمارگر و ستمگر (بورژوازی) رهائی یابد مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند، – این فکر اساسی کاملاً و منحصرأً متعلق به مارکس است.*

من این نکته را بارها گفته ام ولی بخصوص اکنون لازم میدانم که آنرا در مقدمه خود «مانیفست» نیز ذکر نمایم.

ف. انگلس

لندن، ۲۸ ژوئن ۱۸۸۳

پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ (۱۲)

«مانیفست» بعنوان برنامه اتحادیه کمونیستها یا سازمان کارگری که در آغاز منحصرأ آلمانی بود و سپس بیک سازمان بین المللی تبدیل شد و در آن شرایط سیاسی که تا سال ۱۸۴۸ در اروپا وجود داشت ناچار میبایستی بصورت یک جمعیت مخفی باقی بماند، منتشر گردید. در کنگره اتحادیه، که در نوامبر ۱۸۴۷ در لندن تشکیل یافت به مارکس و انگلس مأموریت داده شد که برنامه کامل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه کنند. این کار برای ژانویه ۱۸۴۸ پایان یافت و دست نویس آلمانی چند هفته پیش از انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه برای طبع به لندن فرستاده شد. ترجمه فرانسه اندکی پیش از قیام ژوئن ۱۸۴۸ در پاریس از طبع خارج شد. نخستین ترجمه انگلیسی که بوسیله میس هلن ماک فارلین انجام شده بود، در «Red Republican» متعلق به جرج جولیان هارنی در سال ۱۸۵۰ در لندن نشر یافت. ترجمه های دانمارکی و لهستانی نیز از طبع خارج شد.

شکست قیام ژوئن ۱۸۴۸ پاریس - این نخستین نبرد بزرگ پرولتاریا و بورژوازی - باز هم برای مدتی انجام خواستهای اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر اروپا را عقب انداخت. از آنموقع، مجدداً مانند قبل از انقلاب فوریه، تنها گروههای مختلف طبقه دارا بودند که برای احراز برتری و تسلط با یکدیگر مبارزه میکردند؛ طبقه کارگر ناچار شد برای بدست آوردن آزادی سیاسی در فعالیت عملی مبارزه کند و وضع و موقع جناح افراطی قسمت رادیکال طبقه متوسط را اشغال نماید. هر گونه جنبش مستقل پرولتاری، مادام که آثار حیاتی از خود بروز میداد، بیرحمانه سرکوب میشد. مثلاً پلیس پروس موفق شد کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها را که آنهنگام در شهر کلن بود، کشف کند. اعضاء این کمیته توقیف شدند و پس از هیجده ماه بازداشت، در اکتبر سال ۱۸۵۲ به دادگاه تسلیم گردیدند. این «محاكمه کمونیستهای کلنی» (۱۳) که مشهور است، از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر بطول انجامید؛ هفت نفر از متهمین از سه تا شش سال به حبس در قلعه محکوم شدند. بلافاصله پس از صدور حکم، باقیمانده اعضاء علی الظاهر اتحادیه را منحل ساختند. و اما «مانیفست» بنظر میرسید که از آنموقع محکوم به فراموشی است. هنگامیکه طبقه کارگر اروپا مجدداً باندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه ای را بر ضد طبقات حاکمه شروع کند، جمعیت بین المللی کارگران ظهور کرد. ولی این جمعیت که به منظور روشن و صریحی یعنی بمنظور گرد آوردن و متحد ساختن کلیه نیروهای مبارز پرولتاری اروپا و آمریکا تشکیل شده بود، نمیتوانست بلافاصله اصولی را که در «مانیفست» بیان شده بود اعلام دارد. برنامه بین المللی میبایستی آنقدر وسیع باشد که هم برای تردیونیونهای انگلیسی و هم برای پیروان پرودون در فرانسه و بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و هم برای لاسالینهای ۲* آلمان قابل قبول شمرده شود. مارکس که این برنامه را

بنحوی نوشته بود که همه این احزاب را راضی کند، کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که میبایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. خود حوادث و زیر و بم های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکستها بیش از فتح ها - ناچار میبایستی به کارگران بیهوده بودن نسخه های گوناگون اکسیرمانندی را که مورد علاقه آنان بود، بفهماند و کارگران را برای درک کاملتر شرایط واقعی رهایی طبقه کارگر آماده نماید - حق هم بجانب مارکس بود. هنگامیکه بین الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، کارگران بکلی با آنچه که در آغاز تشکیل آن، یعنی در سال ۱۸۶۴ بودند، تفاوت داشتند. پرودونیسیم در فرانسه و لاسالیانیسم در آلمان در حال زوال بود و حتی تردیونیه های محافظه کار انگلیسی، که اکثریت آنها مدت ها بود رابطه خود را با بین الملل گسسته بودند، بتدریج به جایی رسیدند که سال پیش رئیس کنگره آنها در سوانس توانست از جانب آنها بگوید: «دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم.» (۱۴) در واقع، اصول «مانیفست» بین کارگران کلیه کشورها انتشار فراوانی یافت.

بدین ترتیب خود «مانیفست» هم مجدداً اهمیت درجه اولی را کسب نمود. متن آلمانی از سال ۱۸۵۰ بیست و چندین بار در سوئیس و انگلستان و آمریکا تجدید چاپ شد. در سال ۱۸۷۲ در شهر نیویورک به انگلیسی ترجمه گردید و در «Woodhull and Clafin's Weekly» (۱۵) به طبع رسید. از روی این ترجمه انگلیسی ترجمه ای بفرانسه انجام گرفت و در «Le socialiste» نیویورک انتشار یافت. از آن هنگام بیست و نهمین سال در انگلستان تجدید طبع شد. اولین ترجمه روسی، که مترجم آن باکونین بود، در اوایل سال ۱۸۶۳ در مطبعه (ناقوس) متعلق به گرتسن واقع در ژنو بطبع رسید؛ ترجمه دوم روسی، که از آن ورا زاسولیک قهرمان بود (۱۶) ایضاً در شهر ژنو در سال ۱۸۸۲ انتشار یافت. چاپ تازه ای بزبان دانمارکی (۱۷) در «Socialdemokratisk Bibliothek» کپنهاگ در سال ۱۸۸۵ بیرون آمد؛ ترجمه جدید فرانسه در «Le Socialiste» (۱۸) پاریس در سال ۱۸۸۶ طبع شد. از روی این ترجمه اخیر یک ترجمه اسپانیولی بعمل آمد و در سال ۱۸۸۶ در مادرید نشر یافت (۱۹). از طبع های مجدد متن آلمانی ذکر میمان میبایستی چند ماه پیش در قسطنطنیه منتشر گردد، بطوریکه به من گفته اند، انتشار نیافت و تنها علت آنهم این بود که ناشر میترسید کتاب را بنام مارکس پخش کند، مترجم هم حاضر نبود «مانیفست» را بعنوان اثر شخصی خود جا بزند. راجع به ترجمه های بعدی بزبانهای دیگر چیزهایی شنیده ام ولی خودم این ترجمه ها را ندیده ام. بدین ترتیب تاریخچه «مانیفست» تا حدود زیادی تاریخ جنبش معاصر کارگری را منعکس میسازد؛ در حال حاضر این اثر در میان نوشته های سوسیالیستی بدون تردید رایج ترین و بین المللی ترین آثار است و برنامه مشترکی است که میلیونها کارگر از سیبری تا کالیفرنیا آنرا پذیرفته اند.

با وجود این، هنگامیکه ما این کتاب را مینگاشتیم نمیتوانستیم آنرا مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ نام سوسیالیست از طرفی به طرفداران سیستم های مختلف تخیلی مانند طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه اطلاق میشد که هر دوی آنها دیگر بصورت طریقت های محدودی در آمده و بتدریج در حال زوال بودند، و از طرف دیگر به انواع افسونگران اجتماعی اطلاق میشد که وعده میکردند، بی آنکه کوچکترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد شود، کلیه مصائب اجتماعی را بوسیله وصله کارهای گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت اینها افرادی بودند که در خارج جنبش طبقه کارگر قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات «تحصیل کرده» دوخته و از آنها کمک میطلبیدند. و اما آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن تحولات صرفاً سیاسی معتقد شده بود و لزوم تغییر اساسی سازمان کلیه جامعه را اعلام مینمود، در آن ایام خود را کمونیست مینامید. این یک کمونیسم زمخت و نتراشیده و کاملاً غریزی بود؛ ولی این کمونیسم بتدریج به نقطه اساسی دست مییافت و در محیط طبقه کارگر باندازه کافی نیرومند شده بود که بتواند کمونیسم تخیلی کابه را در فرانسه و کمونیسم تخیلی وایتلینگ را در آلمان بوجود آورد. بدین ترتیب در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم - جنبش طبقه کارگر. سوسیالیسم در قاره لاقبل «محترم» بود ولی کمونیسم برعکس. و از آنجا که از همان بدو عمل ما بر این عقیده بودیم که «نجات طبقه کارگر فقط میتواند بدست خود طبقه کارگر صورت گیرد» (۲۰) در انتخاب یکی از این دو اسم تردید و تأمل را جایز نشمردیم. بعلاوه از آن بیعد هم هرگز ب فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

با آنکه «مانیفست» اثر مشترک ماست، ولی خویشتن را موظف میدانم متذکر شوم که آن اصل اساسی که هسته اصلی کتاب را تشکیل میدهد بمارکس تعلق دارد. آن اصل اینست که: در هر یک از اعصار تاریخ شیوه مسلط تولید و مبادله اقتصادی و آن نظام اجتماعی که ناگزیر از این شیوه ناشی میگردد زیربنائی است که بر روی آن تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ تکامل فکری آن بنا شده و تنها بوسیله آن زیربنا میتوان این تاریخ را توجیه نمود؛ و بنابراین سراسر تاریخ بشریت (از زمان تجزیه شدن جامعه طایفه ای اولیه که زمین در آن مالکیت اشتراکی بود) تاریخ مبارزه طبقاتی و پیکاری بین طبقات استثمارگر و استثمار زده، طبقات حاکم و محکوم بوده است؛ و تاریخ این مبارزه طبقاتی، ضمن تکامل خود اکنون به مرحله ئی رسیده است که در آن طبقه استثمار زده و محکوم یعنی پرولتاریا نمیتواند از سلطه طبقه استثمارگر و حاکم، یعنی بورژوازی، رهائی یابد مگر آنکه در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و تقسیمات طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات بخشد.

به این فکر که بعقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ بتدریج نزدیک میشدیم. اینرا که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم از روی کتاب من موسوم به «وضع طبقه کارگر انگلستان»^۳* بخوبی میتوان فهمید. ولی

هنگامیکه در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پرورانده بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده ام برایم بیان داشت.

از پیشگفتار مشترکی که برای طبع آلمانی منتشره در سال ۱۸۷۲ نوشته ایم جملات زیرین را نقل میکنم:

«گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این «مانیفست» شرح و بسط داده شده است رویهمرفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی بعمل آید. اجراء عملی این اصول، همانطور که در خود «مانیفست» ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و بهمین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است بهیچوجه اهمیت مطلق نمیتوان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ بشکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العاده صنایع بزرگ در جریان سال های از ۱۸۴۸ بعد و بهبود و رشد سازمانهای حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است^{۴*}، و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آنگاه بمیزان بیشتری در کمون پاریس – یعنی هنگامیکه برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را بدست داشت – حاصل آمده این برنامه اکنون در برخی قسمتها کهنه شده است. بویژه آنکه کمون ثابت کرد که «طبقه کارگر نمیتواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ایرا تصرف نماید و آنرا برای مقاصد خویش بکار اندازد.» (رجوع کنید به «جنگ داخلی در فرانسه؛ پیام شورای کل جمعیت بین المللی کارگران»، لندن، ترولوف، ۱۸۷۱، صفحه ۱۵، که در آنجا این فکر بطور کامل تری شرح و بسط داده شده است.) بعلاوه بخودی خود واضح است که انتقاد از نوشته های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را دربر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیستها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو اینکه رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی در پراتیک دیگر کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نامبرده شده از صفحه روزگار زدوده است.

با این وجود «مانیفست» سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمیدانیم که در آن تغییری وارد سازیم.»

ترجمه کنونی متعلق به آقای سموئل مور است که قسمت عمده «کاپیتال» مارکس را ترجمه کرده است. ما مشترکاً آنرا از نظر گذرانیم و من چند حاشیه توضیحی که دارای جنبه تاریخی است به آن افزودم.

ف. انگلس

لندن، ۳۰ ژانویه، ۱۸۸۸

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰ (۲۱)

از زمانیکه سطور فوق نگاشته شده است (۲۲) یکبار دیگر لازم آمد که «مانیفست» بزبان آلمانی چاپ شود و بعلاوه برای خود «مانیفست» هم حواث بسیاری رخ داده است که جا دارد در اینجا ذکری از آن بمیان آوریم.

در سال ۱۸۸۲ در ژنو دومین ترجمه روسی که بوسیله ورا زاسولیچ انجام گرفته بود نشر یافت؛ پیشگفتار آن از طرف مارکس و من نوشته شد. متأسفانه متن دست نویس آلمانی را گم کرده ام (۲۳) و مجبورم آنرا دو باره از روسی ترجمه کنم و این خود به اصل اندکی صدمه میزند. پیشگفتار این است:

«نخستین چاپ روسی «مانیفست حزب کمونیست» ترجمه باکونین، در آغاز سالهای شصت انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعه (ناقوس) به طبع رسیده بود. در آنهنگام چاپ روسی «مانیفست» در باختر میتوانست تنها بمشابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود. ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه ای محال است. این که تا چه اندازه در هنگام انتشار این «مانیفست» (یعنی در ژانویه سال ۱۸۴۸) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل «مانیفست» تحت عنوان «مناسبات کمونیستها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون» نشان میدهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب میشد و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت میبلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل میدادند و در عین حال بازار فروش فرآورده های صنعتی اروپا محسوب میشدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را بلرزه در آورده است. بعلاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آنچنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پرثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری خاتمه دهد. این هر دو کیفیت بنوبه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی میبخشد. رقابت فرمهای بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحتی فرمها را که پایه کلیه نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود میسازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو بافزایش میرود و سرمایه بطور افسانه واری متمرکز میگردد.

حال بروسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله روسیه میدانستند. تزار را سرکرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی

در گاتچینا، اسیر جنگی انقلاب است و روسیه طلایه دار جنبش انقلابی اروپاست. وظیفه «مانیفست کمونیستی» عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احترازانپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، بموازات التهاب پرتب و تاب سرمایه داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز بموازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده میکنیم.

اکنون این سؤال پیش میآید: آیا آبشین روس – این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک بسختی مختل و خراب شده – میتواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آنکه برعکس باید بدو همان جریان تجزیه ای را ببیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟ تنها پاسخی که اکنون میتوان باین سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، بنحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند منشاء تکامل کمونیستی گردد.

ک. مارکس، ف. انگلس

لندن، ۲۱ ژانویه، ۱۸۸۲

قریب به همین ایام ترجمه جدید لهستانی در ژنو نشر یافت: «Manifest Komunistyczny» سپس ترجمه تازه ای بزبان دانمارکی در «Socialdemokratisk Bibliothek», Kjöbenhavn 1885. منتشر شد. متأسفانه این ترجمه کامل نیست و برخی قسمت های اساسی آن که گویا برای مترجم مشکل بوده است از قلم انداخته شده و بطور کلی در برخی قسمتها آثار عدم دقت مشهود است و این نکته از آن نظر بیشتر مایه تأسف است که اگر از روی کاری که شده است قضاوت کنیم، معلوم میشود در صورتیکه مترجم دقت بیشتری مبذول میداشت میتوانست به نتایج ممتازی نائل آید. در سال ۱۸۸۶ ترجمه جدیدی بزبان فرانسه در «Le Socialiste» پاریس انتشار یافت؛ در بین ترجمه هائی که تا امروز شده است، این بهترین ترجمه محسوب میشود. در همان سال از روی همین ترجمه فرانسوی ترجمه ای به زبان اسپانیولی بعمل آمد که ابتدا در مجله «El Socialista» که در مادرید منتشر میشود و سپس بصورت رساله جداگانه ای چاپ شد:

«Manifiesto del partido Comunista», Por Carlos Marx y F. Engels,
Madrid, Administración de «El Socialista», Hernán Cortés 8.

بعنوان یک نکته جالب لازم به ذکر میدانم که در سال ۱۸۸۷ دست نویس ترجمه ارمنی «مانیفست» به ناشری در قسطنطنیه تسلیم شد تا آنرا بچاپ رساند؛ ولی این مرد حسابی جرأت نداشت چیزی را که نام مارکس بر روی آنست چاپ کند و بیشتر

صلاح دانست که مترجم تألیف کتاب را به خود منتسب سازد ولی شخص اخیر با این پیشنهاد موافقت نکرد.

در انگلستان چند بار ترجمه های آمریکائی کم و بیش ناموثقی منتشر شد. سرانجام در سال ۱۸۸۸ ترجمه موثقی منتشر شد. این ترجمه را دوست من سموئل مور انجام داد و ما دو تن قبل از دادن به مطبعه آنرا یکبار دیگر از نظر گذرانیدیم. عنوان آن چنین است:

«Manifesto of the Communist Party», by Karl Marx and Frederick Engels. Authorized English translation, edited and annotated by Fredrick Engels 1888, London, William Reeves, 185, Fleet St., E.C. بعضی از ملاحظاتی که من برای آن ترجمه نوشته ام به چاپ فعلی ضمیمه است. «مانیفست» برای خود دارای سرنوشتی است. هنگامیکه «مانیفست» انتشار یافت پیشگامان سوسیالیسم علمی، که در آن هنگام تعدادشان کم بود، آنرا با شور و شغف فراوانی استقبال کردند (و این موضوع را ترجمه هائی که در پیشگفتار اول از آنها نامبرده ایم ثابت میکند) ولی بزودی ارتجاعی که بر اثر شکست کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ آغاز گردید «مانیفست» را در اطاق نسیان گذاشت و سرانجام این کتاب در نتیجه محاکمه کمونیستهای کلنی در نوامبر سال ۱۸۵۲ «طبق موازین قانونی»، غیرقانونی اعلام گردید. جنبش کارگری که با انقلاب فوریه مربوط بود از صحنه اجتماعی ناپدید گشت و «مانیفست» نیز همراه این جنبش از میدان بیرون رفت.

هنگامیکه طبقه کارگر اروپا مجدداً باندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه ای را بر ضد حاکمیت طبقات حاکمه آغاز کند «جمعیت بین المللی کارگران» ظهور کرد. هدف جمعیت این بود که کلیه نیروهای مبارز طبقه کارگر اروپا و آمریکا را در ارتش بزرگ واحدی گرد آورد. بهمین جهت این جمعیت نمیتوانست بلاواسطه طبق اصول مشروحه در «مانیفست» دست بکار شود، بلکه میبایستی آن چنان برنامه ای داشته باشد که در را به روی تردیونیونهای انگلیسی و پرودونیستهای فرانسوی و بلژیکی و ایتالیائی و اسپانیائی و لاسالینهای آلمانی* نیندد. این برنامه - یعنی مقدمه آئین نامه بین المللی را - مارکس با چنان استادی نگاشت که حتی باکونین و آنارشئیستها نیز به این استادی اذعان کردند. مارکس به پیروزی نهائی اصول مشروحه در «مانیفست» اطمینان راسخ داشت و کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که میبایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. حوادث و زیر و بم های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکستها بیش از فتح ها - نمی توانست به کارگران نشان ندهد که تا چه اندازه آن وسائل اکسیر ماندنی که تا آن زمان از آن پیروی میکردند، بی پر و پاست، و نمیتوانست مغزهای آنانرا را برای درک کاملتر شرایط واقعی رهائی طبقه کارگر آماده تر نکند. حق هم بجانب مارکس بود. هنگامیکه بین الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، طبقه کارگر بکلی با آنچه که در آغاز تشکیل بین الملل، یعنی در سال ۱۸۶۴ بود، تفاوت داشت. پرودنیسم کشورهای رومن و لاسالیانیسم خاص آلمان در حال احتضار بود و حتی

تردیونیونهای مافوق محافظه کار انگلیسی تدریجاً به جایی رسیدند که در سال ۱۸۸۷، که رئیس کنگره آنها در سوانس توانست از جانب آنها بگوید: «دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم.» و اما در سال ۱۸۸۷ سوسیالیسم قاره تقریباً منحصر به تئوری بود که در «مانیفست» تشریح شده است. بدین ترتیب تاریخ «مانیفست» تا حدودی تاریخ جنبش معاصر کارگری را، از سال ۱۸۴۸ به بعد، منعکس میکند. در حال حاضر این اثر در میان نوشته های سوسیالیستی بدون تردید رائج ترین و بین المللی ترین آثار است و برنامه مشترک توده های چندین میلیونی کارگران کلیه کشورها از سیبری تا کالیفرنیا است.

با این وجود هنگام نشر این کتاب نمیتوانستیم آنرا مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیست به دو نوع اشخاص اطلاق میشد: یکی به طرفداران مکاتب مختلف تخیلی، مخصوصاً به طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه که هر دوی آنها در همان موقع بصورت طریقت های محدودی در آمده و بتدریج در حال زوال بودند، و دیگری به انواع افسونگران اجتماعی که وعده میکردند بی آنکه کوچکترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد کنند مصائب اجتماعی را بوسیله انواع وسائل اکسیر مانندی و وصله کاریهای گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت آنها افرادی بودند که در خارج جنبش کارگری قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات «تحصیل کرده» دوخته و از آنها کمک میطلبیدند؛ و برعکس، آن قسمت از طبقه کارگر که به غیر کافی بودن تحولات صرفاً سیاسی معتقد شده و خواهان تغییر اساسی اجتماع بود، در آن ایام خود را کمونیست میخواند. این یک کمونیسم خام و صرفاً غریزی و از بسیاری لحاظ زمخت ولی باندازه کافی نیرومند بود برای آنکه دو سیستم کمونیسم تخیلی یعنی کمونیسم «ایکاری» متعلق به کابه را در فرانسه و کمونیسم وایتلینگ را در آلمان بوجود آورد. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم – جنبش کارگری. سوسیالیسم دست کم در قاره کاملاً برازنده شمرده میشد ولی کمونیسم درست برعکس. و از آنجا که ما از همان موقع عقیده راسخی داشتیم باینکه «نجات طبقه کارگر فقط میتواند بدست خود طبقه کارگر صورت گیرد» در انتخاب یکی از این دو نام حتی لحظه ای هم تردید را جائز ندیدیم و از آن بعد نیز هرگز ب فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

«پرولتارهای سراسر جهان، متحد شوید!» وقتی که ما چهل و دو سال پیش، در آستانه انقلاب پاریس، یعنی اولین انقلابی که پرولتاریا در آن با مطالبات خاص خود شرکت نمود، این صلا را در جهان در انداختیم تنها چند بانگ معدود به ندای ما پاسخ داد. ولی در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ پرولتارهای اکثر کشورهای اروپای باختری در جمعیت بین المللی کارگران، که خاطره پرافتخار آن پیوسته پایدار خواهد ماند، متحد شدند. درست است که خود بین الملل رویهمرفته تنها نه سال زندگی کرد ولی اینکه اتحاد جاوید پرولتارهای همه کشورها، که شالوده آنرا این بین الملل ریخته است، هنوز باقی است و حتی استوارتر هم شده است موضوعیست که وضع کنونی بهترین شاهد آنست.

زیرا امروز، در لحظه ای که این سطور را مینگارم، پرولتاریای اروپا و آمریکا نیروهای رزمنده خود را که برای اولین بار بصورت ارتش واحدی در زیر پرچم واحد و بخاطر نزدیکترین هدف واحد گرد آمده است، سان میبیند. این هدف عبارت است از قانونی کردن هشت ساعت کار طبیعی روزانه که آنرا حتی در سال ۱۸۶۶ کنگره بین الملل در ژنو و سپس بار دیگر کنگره کارگران پاریس در سال ۱۸۸۹ اعلام داشته است (۲۴). منظره امروز به سرمایه داران و مالکین همه جهان نشان خواهد داد که پرولتارهای همه کشورها اکنون واقعاً متحد شده اند.

ایکاش مارکس اکنون در کنار من بود تا این منظره را به چشم خود میدید!

ف. انگلس

لندن، اول مه، ۱۸۹۰

پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲ (۲۵)

خود این حقیقت که چاپ تازه ای از «مانیفست کمونیستی» بزبان لهستانی ضروری شده است اجازه میدهد نتیجه گیری های چندی بشود:

مقدم بر همه شایان ذکر است که «مانیفست» در این اواخر به یک نوع نمودار رشد صنایع بزرگ قاره اروپا مبدل شده است. بهمان میزان که در کشور معینی صنایع بزرگ رشد و توسعه یابد در بین کارگران این کشور میل به آگاهی از وضع خود بعنوان طبقه کارگر در قبال طبقات دارا، تقویت میگردد، جنبش سوسیالیستی در میان آنها دامنه میگیرد و تقاضای «مانیفست» فزونی مییابد. بدین ترتیب از روی مقدار نسخ منتشره «مانیفست» بزبان یک کشور معین، میتوان بطور نسبتاً دقیق نه تنها وضع جنبش کارگری بلکه حتی درجه تکامل صنایع بزرگ این کشور را نیز معین کرد.

بهین جهت طبع جدید «مانیفست» بزبان لهستانی حاکی از ترقی قطعی صنایع لهستان است. و اینکه در واقع چنین پیشرفتی در عرض دهسالی که از انتشار آخرین طبع این کتاب گذشته، انجام گرفته است، بهیچوجه نمیتواند مورد تردید قرار گیرد. لهستان روسیه، لهستان کنگره ای (۲۶) یک ناحیه صنعتی مهم امپراطوری روسیه شده است. در حالیکه صنایع عمده روسیه در نقاط مختلفی پراکنده است - قسمتی در خلیج فنلاند، قسمت دیگر در مرکز (مسکو، ولادیمیر)، قسمت سوم در سواحل دریای سیاه و دریای آزوف و غیره - صنایع لهستان در یک عرصه نسبتاً محدودی متمرکز شده و هم از مزایا و هم از معایب یک چنین تمرکزی برخوردار است. کارخانه داران رقابت کننده روسی وقتی به مزایای این تمرکز اقرار کردند که، با وجود میل آتشین بروسی کردن لهستان، تقاضا نمودند بر ضد لهستان عوارض و حقوق گمرکی وضع شود. و اما معایب آن خواه برای صاحبان صنایع لهستانی و خواه برای دولت روسیه عبارت از این است که افکار سوسیالیستی بین کارگران لهستان با سرعت انتشار مییابد و تقاضای «مانیفست»

روزافزون است.

ولی این تکامل سریع صنایع لهستان، که از میزان صنایع روسیه بالاتر رفته است بنوبه خود دلیل تازه ای بر نیروی حیاتی پایان ناپذیر ملت لهستان و ضامن جدیدی برای استقرار حاکمیت ملی لهستان در آینده است. و احیاء یک لهستان مقتدر و مستقل هم امری است نه تنها مربوط به خود لهستانیان بلکه مربوط به همه ما. همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملتها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد. انقلاب ۱۸۴۸ که در جریان آن مجاهدین پرولتاری ناچار شدند در زیر لوای پرولتاریا، در ماهیت امر، کار بورژوازی را انجام دهند، در عین حال بدست مجریان وصایای خود - یعنی لوئی بناپارت و بیسمارک - با استقلال ایتالیا و آلمان و مجارستان جامه عمل پوشاند. ولی لهستان را، که از سال ۱۷۹۲ بیش از مجموع این سه کشور برای انقلاب خدمت کرده بود هنگامیکه در سال ۱۸۶۳ در منگنه نیروهای روسیه که ده برابر نیروی لهستان بود، ذلیل و ناتوان گردیده بود، بحال خود گذاشتند. اشراف نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آنرا دو باره بدست آورند؛ برای بورژوازی، اکنون این استقلال حداقل علی السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. این استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان میتواند بدست آورد و اگر بدست آورد استقلال در دستهای او مأمون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا بهمان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی.

ف. انگلس

لندن، ۱۰ فوریه ۱۸۹۲

پیشگفتار چاپ ایتالیائی سال ۱۸۹۳ (۲۷)

— به خواننده ایتالیائی

انتشار «مانیفست حزب کمونیست» تقریباً بطور دقیقی مصادف شد با روز ۱۸ مارس ۱۸۴۸ یعنی روز انقلاب های میلان و برلن یا قیام مسلحانه دو ملت، ایتالیا و آلمان که یکی از آنها در مرکز قاره اروپا و دیگری در مرکز کشورهای مدیترانه قرار دارد؛ این دو ملت تا آن زمان بر اثر تفرقه و پراکندگی و مناقشات داخلی ضعیف شده و بهمین سبب تحت سیطره بیگانگان قرار گرفته بودند. ایتالیا در انقیاد امپراتور اطریش بسر میبرد و آلمان یوغ تزار کل روسیه را بر گردن داشت که اگر چه غیرمستقیم بود سبک تر احساس نمیشد. عواقب حوادث ۱۸ مارس ۱۸۴۸ ایتالیا و آلمان را از این ننگ رهائی بخشید؛ اگر طی سالیان بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۱ این دو ملت کبیر قائم بذات شدند و استقلال هر یک از آنها به نحوی مستقر گشت، این بدانجهت بود که بقول کارل مارکس، همان کسانی که انقلاب ۱۸۴۸ را سرکوب کردند علی رغم اراده خود به مجریان وصایای آن مبدل گردیدند (۲۸).

همه جا این انقلاب را طبقه کارگر انجام داد: طبقه کارگر بود که باریکادها در خیابان برپا میکرد و جان خود را نثار مینمود. ولی تنها کارگران پاریس بودند که از برانداختن حکومت، منظور کاملاً روشنی داشتند و آن عبارت بود از برانداختن نظام بورژوازی. اما، با آنکه آنها از تضاد ناگزیری که بین طبقه آنها و بورژوازی وجود داشت بخوبی با خبر بودند معهذاً نه تکامل اقتصادی کشور و نه سطح تفکر توده کارگران فرانسوی هیچکدام هنوز به آن پایه نرسیده بود که تجدید نظام اجتماعی را میسر و ممکن گرداند. بهمین جهت ثمرات انقلاب را در ماهیت امر طبقه سرمایه داران به چنگ آورد. در کشورهای دیگر نیز مانند ایتالیا و آلمان و اطریش، کارگران از همان ابتدا تنها عملشان این بود که به بورژوازی کمک کردند تا حاکمیت را بدست گیرد. ولی در هیچ کشوری سیادت بورژوازی بدون استقلال ملی میسر نیست. بهمین جهت انقلاب ۱۸۴۸ میبایستی به وحدت و استقلال آن مللی که تا آنزمان فاقد چنین وحدت و استقلالی بودند، یعنی ایتالیا و آلمان و مجارستان، منجر گردد. حال نوبت به لهستان رسیده است. بدین ترتیب، اگر هم انقلاب سال ۱۸۴۸ انقلاب سوسیالیستی نبود ولی جاده این انقلاب را کویید و زمینه را برایش مهیا ساخت. نظام بورژوازی که در همه کشورها مسبب رونق و اعتلای صنایع عظیم شده، در عین حال در عرض ۴۵ سال اخیر همه جا پرولتاریای انبوه و مجتمع و نیرومندی را ایجاد کرده است؛ بدینسان، بقول «مانیفست» نظام بورژوازی گورکن خود را بوجود آورده است. بدون اسقرار استقلال و وحدت هر یک از ملل، نه یگانگی بین المللی پرولتاریا ممکن است و نه همکاری مسالمت آمیز و آگاهانه این ملل برای نیل به هدف های مشترک. برای آزمایش این سخن سعی کنید یکی از اقدامات و عملیات مشترک بین المللی کارگران ایتالیائی و مجار و آلمانی و لهستانی و روس را در شرایط سیاسی قبل از سال ۱۸۴۸ در نظر خود مجسم کنید!

پس نبردهای سال ۱۸۴۸ بیهوده نبوده است. این چهل و پنج سالی هم که ما را از این دوران انقلابی دور میگرداند بیهوده نگذشته است. ثمرات آن در حال نضج است و من فقط مایل بودم که انتشار این ترجمه ایتالیائی مبشر خوش قدم پیروزی پرولتاریای ایتالیا باشد، همانطور که انتشار اصل کتاب مبشر انقلاب جهانی بود.

«مانیفست» با عدالت و انصاف تمام حق آن نقش انقلابی را که سرمایه داری در گذشته ایفا کرد ادا میکند. نخستین ملت سرمایه داری ایتالیا بود. پایان قرون وسطای فئودالی و آغاز دوران معاصر سرمایه داری در سیمای با عظمتی مجسم میشود. این سیما - دانتیه ایتالیائی، آخرین شاعر قرون وسطی و در عین حال نخستین شاعر عصر جدید است. اکنون نیز مانند سال ۱۳۰۰ عصر تاریخی نوین آغاز میشود. آیا ایتالیا، دانتیه جدیدی که ساعت تولد این عصر جدید، یعنی عصر پرولتاری را تویع کند، بما خواهد داد؟

ف. انگلس

لندن، اول فوریه، ۱۸۹۳

زیرنویس ها

۱* من در پیشگفتار ترجمه انگلیسی چنین نوشته ام: «به این فکر که بعقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ بتدریج نزدیک میشدیم. اینرا که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم، از روی کتاب من موسوم به «وضع طبقه کارگر انگلستان» بخوبی میتوان فهمید. ولی هنگامی که در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پرورانده بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده ام برایم بیان داشت.» (حاشیه انگلس برای چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۹۰)

۲* خود لاسال در روابط خود با ما پیوسته دعوا داشت که وی شاگرد مارکس است و بدین دلیل «مانیفست» را پایه نظریات خود میداند. ولی در تبلیغات عمومی خود در سالهای ۱۸۶۲ - ۱۸۶۴ از خواست جمعیت های تعاونی تولیدی که دولت با اعطاء اعتبارات از آنها نگاهداری مینمود، گامی فراتر نگذاشت. (حاشیه انگلس)

"The Condition of the Working Class in England in 1844". By Frederick Engels. Translated by Florence K. Wischnewetzky, New York. Lovell - London. W. Reeves, 1888. (حاشیه انگلس)

۴* در پیشگفتار چاپ آلمانی ۱۸۷۲، این جمله با کمی تغییر آمده است. رجوع شود به صفحه ۲ همین کتاب. - مترجم

۵* خود لاسال در روابط خود با ما پیوسته دعوا داشت که وی «شاگرد» مارکس است و بدین دلیل «مانیفست» را پایه نظریات خود میداند. ولی طرفداران او روش دیگری داشتند و از خواست وی دایره بر ایجاد جمعیت های تعاونی تولید با اعتبارات دولتی فراتر نمیرفتند و طبقه کارگر را به هواداران کمک از جانب دولت و هواداران کمک از جانب خود، تقسیم میکردند. (حاشیه انگلس)

یادداشتها

۲- چاپ جدید آلمانی «مانیفست» در ۱۸۷۲ بابتکار هیئت تحریریه «Der Volksstaat» صورت گرفت. چاپ مذکور پیشگفتاری از مارکس و انگلس دارد و چند اصلاح کوچک در متن بعمل آمده است. عنوانش مانند چاپهای آلمانی سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ «مانیفست کمونیستی» است.

۳- منظور انقلاب فوریه سال ۱۸۴۸ فرانسه است.

۴- «Red Republican» هفته نامه چارتریستها بود که از ژوئن تا نوامبر ۱۸۵۰ بوسیله ج . ج . هارنی انتشار یافت. هفته نامه مذکور در نوامبر ۱۸۵۰ در شماره های ۲۱ تا ۲۴ خود اولین ترجمه انگلیسی «مانیفست حزب کمونیست» را تحت عنوان «Manifesto of the German Communist Party» منتشر ساخت.

۵_ «Le Socialiste» هفته نامه ای که از اکتبر ۱۸۷۱ تا مه ۱۸۷۳ بزبان فرانسه در نیویورک انتشار یافت و ارگان شعب فرانسوی انترناسیونال اول در آمریکا بود. این هفته نامه از عناصر بورژوا و خرده بورژوا در فدراسیون انترناسیونال اول در آمریکای شمالی پشتیبانی میکرد و پس از کنگره اول لاهمه کلیه روابط خود را با انترناسیونال برید. هفته نامه مذکور در ژانویه و فوریه ۱۸۷۲ «مانیفست حزب کمونیست» را انتشار ساخت.

۶_ این چاپ که در ۱۸۸۲ در ژنو انتشار یافت دومین چاپ روسی «مانیفست» است. انگلس در پیشگفتاری که بر مقاله «مناسبات اجتماعی در روسیه» نگاشته مترجم «مانیفست» را پلخانوف دانسته است. پلخانوف نیز در چاپ ۱۹۰۰ «مانیفست» یادآور میشود که ترجمه از خود اوست. مارکس و انگلس پیشگفتاری بر این چاپ نگاشتند که در ۵ فوریه ۱۸۸۲ بزبان روسی در مجله نارودنیکها بنام ... انتشار یافت. پیشگفتار مذکور در ارگان حزب سوسیال دمکرات آلمان موسوم به «Der Sozialdemokrat» (شماره ۱۶ مورخ ۱۳ آوریل ۱۸۸۲) درج شد و انگلس آن را در پیشگفتار خویش بر چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۹۰ گنجانید.

۷_ چاپ مذکور در ۱۸۶۹ انتشار یافته است.

۸_ (ناقوس) روزنامه دموکراتیک انقلابی روسیه که از ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۷ بوسیله ا. ی. گرتسن و ن. پ. اگارف بزبان روسی و سپس از ۱۸۶۸ تا ۱۸۶۹ بزبان فرانسه باضمائمی بروسی منتشر میشد. این روزنامه تا ۱۸۶۵ در لندن و سپس در ژنو انتشار مییافت.

۹_ پس از آنکه آلکساندور دوم در ۱ مارس ۱۸۸۱ بدست اعضاء نارودنایاولیا (سازمان مخفی نارودنیکها) کشته شد جانشین وی آلکساندور سوم از بیم عملیات تروریستی کمیته اجرائیه نارودنایارلیا در کاخ گاتچینا (در ناحیه ای بهمین نام در جنوب غربی لنین گراد امروزی) اقامت گزید.

۱۰_ آبخین بمعنای دهکده مشاع (کمون) است.

۱۱_ این پیشگفتار بر سومین چاپ آلمانی «مانیفست» که با اجازه انگلس انتشار یافت نوشته شد و این نخستین چاپی بود که پس از مرگ مارکس با تجدید نظر انگلس صورت گرفت.

۱۲_ چاپ انگلیسی «مانیفست» که از طرف سموئل مور ترجمه شد در ۱۸۸۸ انتشار یافت که انگلس شخصاً آنرا از نظر گذرانده و پیشگفتاری و همچنین چند یادداشت را بر آن ضمیمه کرده بود.

۱۳_ محاکمه کمونیستهای کلنی (از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر ۱۸۵۲) تماماً ساخته و پرداخته مقامات پروسی بود. یازده تن عضو اتحادیه کمونیستها (۱۸۴۷ - ۱۸۵۲)، این نخستین سازمان کمونیستی بین المللی پرولتاریا که تحت رهبری مارکس و انگلس قرار گرفته و «مانیفست حزب کمونیست» را برنامه خود قرار داده بود، از طرف دولت پروس توقیف گردیده باتهام «خیانت بمیهن» بمحاکمه کشانده شدند. اسنادی که باین

منظور تهیه شده بود تشکیل میشد از «صورت جلسه اصلی» جلسات کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها، ساخته و پرداخته پلیس پروس، و سایر اوراق جعلی، و همچنین اسناد ربوده شده بوسیله پلیس از فراکسیون ماجراجوی ویلیش - شاپر که از اتحادیه کمونیستها اخراج گشته بود. هفت تن از متهمان بر اساس اسناد جعلی و گواهی های دروغ به حبس از ۳ تا ۶ سال محکوم شدند. مارکس و انگلس در مقالات خویش تحت عنوان «محاكمه اخير در كلني» (انگلس) و «افشاء محاكمه کمونیستهای كلني» (مارکس) از فتنه انگیزی های سلسله جنبانان این محاكمه و شیوه های مودیانه ای که حکومت پلیس پروس بر ضد نهضت کارگری بین المللی بکار برده بود پرده برداشتند.

۱۴- در اینجا انگلس سخن بوان رئیس شورای تردیونیون های شهر سوان سی را در کنگره سالیانه تردیونیون ها که در ۱۸۸۷ در این شهر منعقد شد نقل میکند. روزنامه «Commonweal» در ۱۷ سپتامبر ۱۸۸۷ نطق بوان را درج کرده بود.

۱۵- «Woodhull and Claflin's Weekly» هفته نامه آمریکائی بود که از ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۶ در نیویورک بوسیله ویکتوریا وودهول وتنسی کلافلین، از بورژواهای هوادار حقوق زنان، انتشار می یافت. «مانیفست حزب کمونیست» (با حذف بعضی از قسمتها) در ۳۰ دسامبر ۱۸۷۱ در این هفته نامه منتشر شد.

۱۶- در مورد مترجم دومین چاپ روسی «مانیفست» مراجعه شود به یادداشت شماره

۶.

۱۷- این ترجمه دانمارکی «Det Kommunistiske Manifest». København, 1885 - افتادگی ها و غلطهایی دارد که انگلس در پیشگفتار چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۹۰ تذکر داده است.

۱۸- «مانیفست حزب کمونیست» چاپ فرانسه بوسیله لورا لافارگ ترجمه شد و از ۲۹ اوت تا ۷ نوامبر ۱۸۸۵ در «Le Socialiste»، و همچنین بشکل ضمیمه «La France socialiste» مرمکس در ۱۸۸۶ در پاریس انتشار یافت.

«Le Socialiste» هفته نامه ای بود بزبان فرانسه که ژول گد در ۱۸۸۵ در پاریس بنیاد نهاد. این هفته نامه تا ۱۹۰۲ ارگان حزب کارگر، از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ ارگان حزب سوسیالیست فرانسه و از آن ببعده ارگان حزب سوسیالیست فرانسوی بود. فریدریش انگلس در سالهای ۸۰ - ۹۰ با این هفته نامه همکاری میکرد.

۱۹- ترجمه اسپانیولی «مانیفست» از ژوئیته تا اوت ۱۸۸۶ در «El Socialista» و سپس در طی همان سال بصورت جزوه منتشر شد.

هفته نامه «El Socialista» ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیالیست اسپانیا بود و از ۱۸۸۵ در مادرید انتشار یافت.

۲۰- این اصل از سالهای ۴۰ قرن نوزدهم ببعده در یک سلسله از آثار مارکس و انگلس بیان شده است. عبارتی که در اینجا مورد نظر میباشد در «آئین نامه اتحادیه بین المللی کارگران» مذکور است.

۲۱- این پیشگفتار را انگلس بر چهارمین چاپ آلمانی «مانیفست» که در مه ۱۸۹۰ در لندن در مجموعه «Sozialdemokratische Bibliothek» انتشار یافت نگاشته است. این آخرین چاپی بود با تجدید نظر مؤلف. چهارمین چاپ آلمانی «مانیفست»، هم شامل پیشگفتاری بود که مارکس و انگلس بر چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۷۲ نوشته بودند و هم شامل پیشگفتار انگلس بر چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۸۳. بخشی از این پیشگفتار جدید انگلس در سرمقاله شماره ۳۳ «Der Sozialdemokrat» مورخ ۱۶ اوت ۱۸۹۰ تحت عنوان «چاپ جدید (مانیفست حزب کمونیست)» و در سرمقاله شماره ۴۸ «Arbeiter- Zeitung» مورخ ۲۸ نوامبر ۱۸۹۰ بمناسبت هفتادمین سالگرد ولادت انگلس انتشار یافت.

۲۲- انگلس به پیشگفتار خودش بر چاپ آلمانی ۱۸۸۳ اشاره میکند.

۲۳- اصل آلمانی پیشگفتار گم شده ای که مارکس و انگلس برای چاپ روسی «مانیفست» نگاشته اند و انگلس از آن یاد میکند پیدا شد. هنگامی که از متن روسی به آلمانی ترجمه میکرد انگلس چند اصلاح کوچک در آن بعمل آورده است.

۲۴- کنگره انترناسیونال در ژنو (اتحادیه بین المللی کارگران) از ۳ تا ۸ سپتامبر ۱۸۶۶ انعقاد یافت. در این کنگره ۶۰ نفر بنمایندگی از طرف شورای مرکزی، شعب مختلف انترناسیونال و جمعیت‌های کارگری انگلستان، فرانسه، آلمان و سویس شرکت داشتند. صدارت کنگره بر عهده هرمان یونگ بود. «رهنمودهائی برای نمایندگان شورای مرکزی موقت درباره چند مسئله» که مارکس تنظیم کرده بود بمنزله گزارش رسمی شورای مرکزی در کنگره قرائت شد. هواداران پرودون که یک سوم آراء کنگره را داشتند با «رهنموده‌ها» بمبارزه برخاسته در برابر کلیه مواد دستور روز، برنامه وسیع تنظیمی خود را قرار دادند. معذالک غالب مسائل آنطور حل شد که هواداران شورای مرکزی میخواستند. کنگره شش ماده از مواد نه گانه «رهنموده‌ها» را بمشابه قطعنامه خود پذیرفت، از این قرار: وحدت عمل نیروهای بین المللی، برقرار ساختن قانونی روز هشت ساعته کار، کار کودکان و زنان، کار کنوپراتیوی، تردیونیون و ارتش. کنگره ژنو، اساسنامه و مقررات اتحادیه بین المللی کارگران را تصویب کرد.

کنگره کارگری پاریس، یعنی کنگره بین المللی کارگران سوسیالیست که از ۱۴ تا ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۹ در پاریس منعقد بود در واقع کنگره ایست که انترناسیونال دوم را بوجود آورد. پیش از کنگره، مارکسیستها برهبری شخص انگلس با اپورتونیستهای فرانسه (ممکن طلبان) و هواداران آنان در فدراسیون های سوسیال دموکرات انگلستان، بمبارزه ای سخت پرداختند. اپورتونیستها در صدد بودند امر تدارک کنگره را در دست گیرند تا مقامات حساس کنگره را اشغال کنند و از اینکه وحدت بین المللی مجدد سازمانهای سوسیالیستی و سازمانهای کارگری برمبانی مارکسیستی بنیاد گذاشته شود ممانعت بعمل آوردند. اما احزاب مارکسیستی در هنگام دعوت کنگره از نفوذی قطعی برخوردار بودند. کنگره کار خود را روز ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۹، روز صدمین سالگرد سقوط باستیل، آغاز کرد و ۳۹۳ نماینده از ۲۰ کشور اروپا و آمریکا در آن شرکت داشتند. ممکن

طلبان در اثر شکست تشبثات خویش، برای همان روز در پاریس از کنگره مخالفی دعوت کردند. ولی فقط عده خیلی از نمایندگان خارجی در کنگره ممکن طلبان شرکت جستند که اکثراً نماینده هیچکس هم نبودند.

کنگره بین المللی کارگران سوسیالیست گزارش نمایندگان احزاب سوسیالیست را درباره نهضت کارگری کشورهای آنان استماع کرد، اصول اساسی قانون بین المللی کار را مقرر گردانید و اجرای قانونی روز هشت ساعته کار را خواستار شد و راه را برای تحقق خواسته‌های مختلف کارگران نشان داد. کنگره ضرورت سازمان سیاسی پرولتاریا و مبارزه در راه تحقق خواسته‌های سیاسی کارگران را تأکید کرد و نظر داد که سیستم ارتش دائمی باید برافتد و سیستم تسلیح همگانی خلق بجای آن بنشیند. تصمیم بسیار مهم دیگر کنگره آن بود که از کارگران سراسر جهان طلبید که هر سال روز اول ماه مه را بمشابه جشن بین المللی پرولتاریا برگزار کنند.

۲۵- انگلس این پیشگفتار را برای چاپ جدید «مانیفست» بزبان لهستانی که در ۱۸۹۲ در لندن انتشار یافت به آلمانی نوشت. ترجمه مذکور از طرف ناشران مجمله «Przeds'wit» که بوسیله سوسیالیستهای لهستانی اداره میشد منتشر گردید. انگلس هنگامی که پیشگفتار حاضر را برای ناشران «Przeds'wit» فرستاد در ۱۱ فوریه ۱۸۹۲ نامه ای به استانیسلاومندلسن نگاشت و خبر داد که قصد دارد زبان لهستانی یاد بگیرد تا گسترش نهضت کارگری لهستانی را عمیقاً مطالعه کند و بتواند پیشگفتار مشروحو بر چاپ لهستانی آینده «مانیفست» بنویسد.

۲۶- لهستان کنگره بآن قسمت از لهستان گفته میشد که در اثر تصمیم کنگره وین (۱۸۱۴ - ۱۸۱۵) تحت نام رسمی کشور پادشاهی لهستان به روسیه تفویض گردید.

۲۷- این پیشگفتار تحت عنوان «به خواننده ایتالیایی» بنا به خواهش فیلیپا توراتی، رهبر سوسیالیست ایتالیا، بوسیله انگلس بزبان فرانسه برای چاپ ایتالیایی «مانیفست» نگارش یافت. چاپ مذکور «مانیفست» در ۱۸۹۳ از طرف انتشارات مجله «Critica Sociale»، ارگان تنوریک سوسیالیستها، با ترجمه پومپئو بتینی در میلان منتشر شد. پیشگفتار انگلس را توراتی ترجمه کرد.

۲۸- مارکس در بسیاری از نوشته ها و بویژه در مقاله «روح ارفورت در ۱۸۵۹» این نظریه را بیان داشته است که ارتجاع که خود را پس از ۱۸۴۸ بمشابه مجری ویژه وصایای انقلاب جا زد ناگزیر مطالبات انقلاب را، اگر چه بشیوه ای کاملاً خنده آور و تأثرانگیز و بصورت ریشخند انقلاب، برآورده ساخت.

تکثیر از: حجت برزگر

۲۰۰۰/۰۳/۱۷